

عتّابی، عتابی و معانی آن در عربی و فارسی

محمود عابدی*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

شهره معرفت

استادیار گروه تصحیح متون فرهنگستان زبان و ادب فارسی

(از ص ۳۹ تا ۵۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۱۷، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۶/۲۵

چکیده

«عتّابی» و «عتّابی» در شعر گروهی از شاعران گذشته و از جمله در بیتی از سعدی آمده است. مؤلفان فرهنگ‌های فارسی، عموماً، عتابی را پارچه‌ای دانسته‌اند که شخصی به نام عتاب پدید آورده یا آنکه در جایگاهی معروف به عتابیه (العتّابیه)، محله‌ای در بغداد، بافته شده است. به نظر ما در این جا سهوی پیش آمده است و اصولاً نام این پارچه «راه‌راه و مخطّط»، یعنی «عتّابی» با معنی اصلی کلمه «عتّاب» در پیوند است؛ چنان‌که در کاربرد «الحمار العتّابی: گورخر» در متون عربی نیز چنین است. در این مقاله با یادآوری رای علامه قزوینی در این باره و عرضه شواهدی از متون عربی و فارسی پیش از قرن هفتم، نشان داده‌ایم که سعدی در به کار بردن «جامه عتابی» و «خر عتابی» به آثار فارسی و عربی پیش از خود نظر داشته است.

واژه‌های کلیدی: عتابی، عتابی، جامه عتابی، خر عتابی، شعر سعدی.

۱. مقدمه

از جمله پرسش‌هایی که مصحح دانشمند کتّیات سعدی، محمد علی فروغی (م: ۱۳۲۱)، در نامه‌ای طرح کرده و پاسخ آنها را از علامه قزوینی خواسته است، «عتّابی» در این بیت سعدی است:

ابلهی صد عتّابی خارا گر بپوشد خری است عتّابی
(سعدی، ۱۳۶۷: ۷۵۰)

علامه قزوینی در پاسخ خود «عتّابی» (با تشدید تاء) را «نوعی پارچهٔ مخطّط راه‌راه به الوان مختلف» دانسته است. وی دربارهٔ این نوع پارچه چنین بیان می‌دارد: «اکنون در فارسی آلیجه^۱ می‌گوییم، ولی عتّابی اعم بوده است از اینکه خطوط رنگارنگ آن بسیار باریک باشد؛ مثل الیجهٔ معمولی، یا پهن‌تر باشد؛ مثل عباهای عرب‌ها یا قباهای آنها». پس از آن، با ذکر عین سخن دزی (Dozy)، خاورشناس معروف هلندی (۱۸۲۰-۱۸۸۴ م.)، دربارهٔ عتّابی و عباراتی از مؤلفان عربی‌زبان، مانند ابن‌بیطار، اصطخری، مقدسی و یاقوت حموی و شواهدی از راوندی، صاحب راحة الصدور و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی می‌گوید:

«حال که معنی حقیقی عتّابی معلوم شد که نوعی جامهٔ مخطّط راه‌راه بوده است، عرض می‌کنم که بعدها از همین شعر سعدی و از عبارت آتی‌الذکر^۲ سیاح مشهور، ابوحماد غرناطی،^۳ متوفی در سنهٔ ۵۶۵ [ق.]، چنان معلوم می‌شود که کلمهٔ عتّابی را بر نوعی خر وحشی که رنگ پوست آن مخطّط و راه‌راه است و به فرانسه zebre گویند... اطلاق می‌کرده‌اند؛ به‌واسطهٔ کمال مشابهت مابین جامه‌های عتّابی و پوست این خر وحشی...»

حال عرض می‌کنم که شیخ سعدی کلمهٔ عتّابی را به هر دو معنی اصلی و منقول^۴، یعنی هم به معنی جامهٔ مخطّط و هم به معنی zebre در این بیت استعمال کرده است، منتها در مصراع اول محض ضرورت شعر، عتّابی را مخفف استعمال کرده... و خلاصه و ماحصل مذکورات در دو کلمه، اینکه عتّابی دو معنی دارد: یکی جامهٔ مخطّط راه‌راه و دیگری خر وحشی که به فرانسه آن را zebre گویند.^۵

(قزوینی، ۱۳۲۳: ۴۰۱-۴۰۴)

این خلاصهٔ سخن علامه قزوینی بود و ظاهراً سخن تمامی است، اما خالی از فایده نیست که با نگاهی به اصل و معنی عتّابی و عرضهٔ شواهد دیگری از متون عربی و فارسی، توضیحی بر آن بیفزاییم؛ نخست، آنچه را ارباب لغت در معنی «عتّابی» آورده‌اند، بیان می‌کنیم.

۲. عتّابی و اهل لغت

کتب لغت عربی به «عتّابی» و معنی آن اشاره‌ای نکرده‌اند و به گفته علامه قزوینی «در اعصار قدیمه... از قوامیس فوت شده است» (قزوینی، همانجا)، اما فرهنگ‌های فارسی نیز عموماً در ذیل «عتّابی» [غالباً «عتّابی»] جامه عتّابی را با تفاوت‌هایی و به تصوّر رابطه با نخستین بافنده آن تعریف کرده‌اند و کمتر به اصل معنی آن پرداخته‌اند:

شرفنامه منیری: عتاب، نام مردی که خارای عتّابی را وضع کرده... عتّابی، جامه‌ای است مخطّط ابریشمین که آن را خارای عتّابی نیز گویند.

مجمع‌الفرس: عتّاب [به ضمّ عین و تشدید تاء قرشت، و تخفیف تا نیز گویند]، نام شخصی باشد که مخترع خاراست که نام یکی از جامه‌های قیمتی است و آن را خارای عتّابی گویند؛ مثالش شیخ سعدی گوید:

ابلهی صد عتّابی خارا گر بپوشد خری است عتّابی

برهان قاطع [ذیل خارا]: خارا، نوعی از بافته ابریشمی است که مانند صوف موج‌دار بوده و آن ساده و مخطّط است و مخطّط آن را عتّابی خوانند و عتّاب نام شخصی است که این خارا منسوب است بدو.

غیاث‌اللغات: عتّابی، قسمی خارا که جامه (جامه‌ای) معروف است.

آندراج: عتّابی، به ضمّ اول، قسمی از خارا که جامه (جامه‌ای) معروف است.^۶

لغت‌نامه دهخدا: عتّابی [ع] [اص نسبی، ا]، ... [منقولات غیاث‌اللغات و آندراج]؛ خارایی موج‌دار منسوب به محله‌ای از بغداد (دیوان البسه نظام‌قاری: ۲۰۲)؛^۷ و در این بیت منوچهری به تشدید تاء آمده است:

یا چنان زرد یکی جامه عتّابی پرز برخاسته زو چون سر مرغابی

فرهنگ فارسی: عتّابی attāb-i (ع، صفت نسبی)، نوعی پارچه (تافته) موج‌دار و مخطّط و با الوان مختلف، خارا. توضیح: محله‌ای در بغداد به نام «عتّابیه» منسوب به یکی از افراد بنی‌امیه، «عتّاب»، به وجود آمد. در این محله، پارچه‌های موج‌دار و مخطّط می‌بافتند، به نام همان محله (عتّابیه) و سپس «عتّابی» بدان پارچه‌ها اطلاق شد (دزی، ۹۳/۲).

فرهنگ بزرگ سخن: عتّابی [at|t|ābi] 'عتّابی'، منسوب به عتّابیه، نام محله‌ای در بغداد [صفت نسبی، اسم]، نوعی پارچه موج‌دار و مخطّط یا لباسی که از این پارچه می‌دوختند: «ترک خطایی و عتّابی^۸ کرده، با بُردی به سر بردیم» (افلاکی، ۷۷۵). «مگر جامه‌ای باشد که به خلاف خرقة درویشان باشد و رنگ جامه‌های اهل دنیا داشته باشد،

مثل عتّابی و خاره» (باخرزی، ۲۵۶). «بوعلی بر استری بود، موزه بلندساق پوشیده و جبّه عتّابی سبز داشت» (بیهقی، ۲۶۲).

از پژوهشگرانی که درباره معنی و سابقه «عتّابی» بیشتر از دیگران سخن گفته‌اند، رینهارت دزی است. سخنان او در تألیف معروف خود با عنوان *تکلمة المعجم العربیة* (Supplement aux Dictionnaires Arabs) که در اصل به زبان فرانسوی نوشته و به عربی نیز ترجمه شده است، تازگی‌هایی دارد: عتّابی، نوعی پارچه ابریشمین (تافته) و موج‌دار. از این واژه attabi لاتینی، tabi اسپانیولی، پرتغالی و ایتالیایی و tabis فرانسوی گرفته شده است. پیشینه «عتّابی» بدان برمی‌گردد که محله‌ای در بغداد، به سبب رابطه‌اش به یکی از افراد بنی‌امیه به اسم عتّاب، «عتّابیّه/ العتّابیّه» نامیده شده و پارچه رنگارنگ موج‌داری را هم که در آن محله بافته می‌شده است، «عتّابی» گفته‌اند.

در باب سخنان دزی، چند نکته گفتنی است:

۱. اینکه خیابان/ کوی/ محله‌ای (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹، ج ۴: ۹۳، ۲۱۲، ۲۳۵ و ۲۹۴؛ ابن دبی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۳۲۹ و ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۳۸۹) یا مسجدی (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ج ۱۸: ۲۲۷) در بغداد به نام «العتّابیّه، العتّابیین» بوده است، مورد تأیید منابع تاریخی است؛
۲. این احتمال که یکی از احفاد امیه، عتّاب‌نام، در عصر عباسی در محله‌ای از بغداد ساکن باشد و آن محله را به سبب حضور او «عتّابیّه/ العتّابیّه» نام‌گذاری کرده باشند، نیز ممکن و پذیرفتنی است؛
۳. همچنین می‌توان پذیرفت که در آن محله پارچه‌ای (حتی پارچه‌هایی) می‌بافته‌اند و آن را (به حکم غلبه آنها را) «عتّابی» می‌گفته‌اند، اما می‌توان پرسید که آیا واقعاً نوع رنگ آن پارچه در این نام‌گذاری تأثیری نداشته است؟ و پارچه مخطّط و موج‌داری که در اصفهان و تبریز و نیشابور و خوارزم می‌بافته‌اند (ر.ک: اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۱۷؛ مقدسی، ۱۹۰۹: ۳۲۳ و الحموی الرومی، ۱۹۹۵، ج ۲: ۱۳)، تنها به سبب مشابهت به آن پارچه بغدادی، عتّابی گفته‌اند؟ درحالی‌که می‌دانیم کهن‌ترین متنی که در آن به جامه «عتّابی» اشاره می‌شود، آن را به فارس نسبت می‌دهد؟ (ر.ک: دنباله مقاله، سخن ثعالبی).

ما برای رسیدن به پاسخی روشن و پذیرفتنی، موضوع را با نگاهی دیگر بررسی

می‌کنیم.

۳. عتّابی: لفظ و معنی

«عتّابی» در زبان عربی، مرکّب از «عتّاب»، صیغۀ مبالغه/ صیغۀ شغل و «ی» مشدّد نسبت است. بنا بر منابع لغت، یکی از معانی «عتّاب و إعتتاب»، «لنگی و بر سه پای رفتن ستور، به یک پای رفتن و جستن انسان» است (ن.ک: اشتقاق، لسان العرب، منتهی الارب)؛ به عبارت دیگر، «عتّاب» و «إعتتاب» راه رفتنی غیرطبیعی و همراه با جستن و پریدن است؛ حالتی که برای انسان یا حیوان در حال درد پا یا وجود نقصی در آن دیده می شود. با نظر به همین معنی است که وقتی گفته می شود: «عتّاب فلان من قولٍ اِلیّ قولٍ»، مراد این است که او در گفتار خود در موضوع واحدی متمرکز نبود و از قولی به قول دیگر رفت^۱ (ن.ک: لسان العرب، المعجم الوسيط). با همین قیاس می توان پذیرفت که وقتی رنگ جامه/ پارچه‌ای، مخطّط و راه راه باشد، آن را «عتّابی» بگویند؛ یا حیوانی میوه‌ای را با چنین رنگی به «عتّابی» توصیف کنند و در گفتارهای خود «الحمار العتّابی» (خر عتّابی، گورخر)، «البطّیخ العتّابی» (نوعی هندوانه با خطوط راه راه) و «الفقوص العتّابی» (خیار چنبر) به کاربرند. ملاحظه نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در جامعه عربی زبان، مقصود ما را روشن تر خواهد کرد.^۱

۴. عتّابی در متون عربی

«عتّابی» در زبان (متون) عربی، از قرون اوّلیّه هجری به عنوان اسم منسوب (عتّاب + ی نسبت مشدّد) شیوع داشته است و بسیاری کسانانی که به «عتّابی» مشهور بوده‌اند؛ از جمله شخصیت‌های معروفی را می شناسیم که نام یکی از پدرانشان «عتّاب» بوده است؛ مانند ابوعمر و کلثوم العتّابی (م: حدود ۲۲۰ ق)، شاعر مشهور و مدّاح هارون الرشید که از بنی عتّاب بود و ذکر او در تاریخ بغداد (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹، ج ۱۲: ۴۴۸) و معجم الأدبا (الحموی الرومی، ۱۹۹۳، ج ۵: ۲۲۴۳) آمده است و ابو خالد عبدالعزیز ... بن عتّاب القرشی الأموی العتّابی که از بصره بود و در سال ۲۸۴ ق در همان شهر درگذشت (ن.ک: سمعانی، ۱۹۹۸، ج ۴: ۱۴۷). همچنین بزرگانی که به محلی نسبت یافته‌اند، مانند ابوالحسن محمّد بن عبدالله العتّابی که از عتّابیین بغداد بود و در سال ۴۷۹ ق درگذشت (ن.ک: همان) و ابومنصور محمّد بن علی العتّابی (م: ۵۶۶ ق) نحوی و خطّاط معروف بغدادی که در محله عتّابیین بغداد سکونت داشت (ن.ک: ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۳۸۹).

اما گذشته از این کاربرد شایع، یعنی کاربرد «عتّابی» به عنوان اسمی منسوب به شخص (عتّاب)^{۱۱} یا محل (العتّابیه)، به دلالت معنای اصلی خود، به پارچه‌ای اطلاق شده

است که راه‌راه و مخطّط بوده است؛ دلیل بر این سخن آن است که بنا بر شواهدی که پس از این می‌آید، از «عتّابی» معنی «راه‌راه و مخطّط» و نه لزوماً «پارچه راه‌راه و مخطّط» اراده و فهمیده می‌شده است و مثلاً در توصیف گورخر، با آن رنگ خاصّ معروف، آن را «عتّابی» می‌گفته‌اند یا آن را «الحمار العتّابی» می‌نامیده‌اند. خوب است در اینجا به داستانی ظاهراً تاریخی و فکاهه‌وار اشاره کنیم که مؤلفان عرب آورده‌اند و این معنی را به خوبی تأیید می‌کند. این داستان در کتب متعدّد و به صورت‌های متفاوتی نقل شده است. ما در اینجا چند روایت از آن را می‌آوریم و چون پیشینه آن به قبل از قرن هفتم می‌رسد، احتمال آن هست که آگاهی سعدی از آن، الهام‌بخش او در کاربرد جامه عتّابی / خر عتّابی شده باشد. یاقوت حموی (م: ۶۲۶ ق) در معجم *الأدبا* آورده است: هنگامی که کمال‌الدین عبدالرحمان الأنباری،^{۱۲} کتاب *المیزان* را در نحو نوشت، نسخه‌ای از آن را به ابن الخشّاب^{۱۳} داد. ابن الخشّاب پس از مطالعه آن گفت: «این میزان را به پیش محتسب ببرید^{۱۴} که معیوب است». از آن پس، میان ابن الخشّاب و یکی از نحویان خصومتی پیش آمد و او محمّد بن علی عتّابی نحوی بود. از اتفاق، یکی از امیران هدایایی به بغداد فرستاد که در میان آنها «حمار عتّابی» (گورخری) بود.^{۱۵} در جمع حاضران در توصیف زیبایی‌های آن گفت‌وگویی در گرفت و از آن شگفتی‌ها کردند. ابن الخشّاب گفت: «آقایان، از این خر عتّابی (الحمار العتّابی) تعجب نکنید؛ عجیب این عتّابی خری است که در پیش خودمان است» (۱۹۹۳، ج ۴: ۱۴۹۸).

در *تاریخ الإسلام* شمس‌الدین ذهبی (م: ۷۴۸ ق) در ذیل حوادث سال ۵۶۹ ق آمده است: در ماه رجب، ابن الشّهْرزُورِی^{۱۶} با هدایایی از طرف نورالدین [ظ: نورالدین محمود بن زنگی، م: ۵۶۹ ق] به حضور خلیفه رسید. در میان هدایای او خری عتّابی (گورخری) بود. گروهی برای تماشای آن جمع شدند. در میان تماشاگران، عتّابی پرمدعا و نادان و بی‌فصلتی بود. یکی از میان جمعیت گفت: «اگر خری عتّابی (حمار عتّابی) برای ما فرستاده‌اند، ما خودمان در بغداد عتّابی خری (عتّابی حمار) داریم» (۱۹۹۸، ج ۳۹: ۴۸).

در *الذیل علی طبقات الحنابله* نوشته ابن رجب بغدادی (م: ۷۹۵ ق) می‌خوانیم: در بغداد مردی معروف به عتّابی نحوی بود که معمولاً در نحو بیش از آنچه می‌دانست، ادعا می‌کرد. روزی که ابن‌القصار لغوی از مصر بازمی‌گشت، ابن الخشّاب او را دید و از او پرسید: «در مصر چه چیز عجیبی دیدی؟»، گفت: «چیزهای بسیاری دیدم و در میان آنها خری عتّابی (حماراً عتّابياً: گورخری) دیدم که از همه عجیب‌تر بود». گفت: «اینکه

عجیب نیست، ما خودمان در بغداد عتّابی خری (عتّابی حمار) داریم» (ابن رجب، ۲۰۰۵، ج ۲: ۲۵۵-۲۵۶).

چنان که ملاحظه می‌شود، برای این مؤلفان و خوانندگان اولیّه آثار آنان، «عتّابی» دو معنی روشن و صریح داشته است: یکی به معنای کسی که به جایی (العتّابیه) یا به شخصی (عتّاب) منسوب است و دیگری به معنای گورخر، یعنی حیوانی که رنگ بدن و پوست آن مخطّط و راه‌راه است.

۵. عتّابی در آثار فارسی

عتّابی به معنای پارچه راه‌راه، ظاهراً به سبب کمیابی آن در جامعه عربی‌زبان، در متون کهن چندان شیوعی ندارد و بنا بر جست‌وجوهای ما نخستین متنی که در آن «عتّابی» آمده است، خاص‌الخاص ثعالبی (م: ۴۳۰ ق) است که او هم از قول عبدالملک بن نوح سامانی (م: ۳۵۰ ق) چنین می‌آورد: «لَا يُحْسَنُ بِالْمُلُوكِ لُبْسُ الْمُلوَنَاتِ وَ الْمُصْبَغَاتِ، فَإِنَّهَا مِنْ لِبَاسِ الْعِلْمَانِ وَ النَّسْوَانِ، وَ لَيْسَ لَهُمْ غَيْرَ الْحَفِيِّ^{۱۷} التَّيْسَابُورِيِّ وَ الزَّبَارِيِّ^{۱۸} السَّمَرْقَنْدِيِّ وَ الْمُلْحَمِ الْمَرْوَزِيِّ وَ الْعَتَّابِيِّ الْفَارِسِيِّ لِبَاسٍ»^{۱۹} (ثعالبی، ۱۹۹۴: ۸۰).

از نمونه‌های کاربرد آن در شعر عربی، ابیاتی از شریف عقیلی (م: ۴۵۰ ق) ظاهراً ساکن مصر و عماد کاتب اصفهانی (م: ۵۹۷ ق) است:

عَرَّائِسُ الْقُصْبِ تُجَلِّسِي	عَلَى كِرَاسِي الرَّوَابِي
وَ مَجْلِسُ الرَّوْضِ فِيهِ	فَرَشٌ مِنَ الْعَتَّابِي

(الصّفدي، ۲۰۰۰، ج ۲۱: ۲۷)

ترجمه: عروس شاخ‌ها بر کرسی تپه‌ها نمایان شدند/ و در مجلس باغ فرشی از عتّابی (گل‌های رنگارنگ) گسترده شد.

وَإِذَا مَا مَنَحْتُ دَهْرِي عِتَابِي	فَرَّتْ لِي وَ جَدَّ فِي عِتَابِي
طَلَعَتْ شَمْسُهُ عَلَيَّ خُطُوطًا	فَجَلَّتْ فِي الْمَلْبَسِ الْعَتَّابِي

(الإصهاني، بی‌تا، ج ۲: ۴۹۹)

ترجمه: وقتی روزگار را سرزنش کردم، به من تسلیمت گفت و درصدد دلجویی برآمد/ خورشید روزگار بر من پرتوهای افکند و مرا با لباسی عتّابی (رنگارنگ) آراست.

شاید جست‌وجوی بیشتر در شعر شاعران عرب، نمونه‌های دیگری نیز به دست دهد، اما مقصود ما در اینجا رسیدن به نوع تلفظ و معنی یا معانی «عتّابی» در آثار فارسی

است. از گویندگان قرن پنجم، منوچهری دامغانی (م: ۴۳۲ ق)، ظاهراً نخستین^{۲۰} شاعری است که در شعر خود «عتّابی» را به کار می‌برد:

ثوب عتّابی گشته سَلَب قوسِ قُرَح سندس رومی گشته سلب یاسمنا
یا چنان زرد یکی جامهٔ عتّابی پُرز برخاسته زو چون سِر مرغابی
(۱۳۷۰: ۲ و ۲۰۲)

در این هر دو بیتِ منوچهری، چنان‌که می‌بینیم، «عتّابی» به تشدید تاء خوانده می‌شود و «ثوب عتّابی» او همانند «سَلَب قوسِ قُرَح» با رنگ و بوی عربی، جامهٔ رنگین‌کمان، یعنی مخطّط و راه‌راه است و «جامهٔ عتّابی» او با رنگ زرد و نوع پرزهایش به گونه‌ای «مخمل زرد» را به یاد می‌آورد. شعر منوچهری در آثار گویندگان پیش از سعدی، تنها نمونه‌ای است که عتّابی، با تشدید تاء در آن به کار رفته است.

از متون معروف قرن پنجم، در تاریخ بیهقی و در توصیف ظاهر بوعلی سیمجور، در روز اسارت وی چنین آمده است: «بوعلی بر استری بود، موزهٔ بلندساق پوشیده و جبّهٔ عتّابی سبز داشت و دستار خز» (۱۳۵۶: ۲۶۲). از این عبارت تاریخ بیهقی می‌توان دریافت که عتّابی، به رنگ‌های گوناگون بوده است و از گفتهٔ مؤلف راحة الصدور در توصیف لباس سلطان سنجر نیز برمی‌آید که در قرن ششم، عتّابی انواعی داشته است: «در ملبوس، تکلفی نفرمودی. بیشتر اوقات قبای زندنیجی^{۲۱} پوشیدی یا عتّابی ساده آبی‌نقش‌ونگار، غیر زریفت^{۲۲} و نیمچه پوستین بره داشتی» (راوندی، ۱۳۶۲: ۱۷۱).

عتّابی را در عبارت تاریخ بیهقی و راحة الصدور، مصححان با تشدید تاء آورده‌اند. در بیتی از مسعود سعد عتّابی به تخفیف (بی تشدید تاء) به کار رفته و نوع سخن شاعر و شکوهٔ او از تغییر وضع، خود نشانهٔ آن است که عتّابی و بُردی که احتمالاً در خراسان می‌بافته‌اند، چندان گران‌بها نبوده است:

منقطع شد ز من چنان برش که از آن نزد من نماند آثار
لاجرم جبّه و دراعهٔ من از عتّابی و برد گشت این بار^{۲۲}
(مسعود سعد، بی‌تا: ۲۶۱)

حال آنکه در شعر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، عتّابی جامه‌ای ابریشمین رنگارنگ و موج‌دار و فاخر است:

گر به دیبای رنگین آدمی گردد کسی پس در اطلس چیست گرگ و در عتّابی سوسمار
(۱۳۶۲: ۱۶۶)

در میان شاعران فارسی‌زبان، خاقانی با عتابی راه‌راه رنگارنگ بازی‌های گونه‌گون کرده و باتوجه‌به عبارات و ابیاتی که از او در ذیل خواهیم آورد، پیداست که وی نیز آن را به‌تخفیف می‌گفته و می‌خوانده است:

جَبَّةُ عَتَابِي: «عِتَاب و عتب نمی‌کنم، اما اگر جَبَّةُ عَتَابِي به عِتَاب و رَقَا و به کلثوم عَتَابِي و به ابونصر عَتَبِي فرستادمی، عَتَبَةُ در بوسیدندی و در پوشیدندی» (خاقانی، ۱۳۴۹: ۳۰۴).
عتابی‌بافان شب و روز: «اصغرالْحَدَم [یعنی خاقانی] را حال بر جهانیان پوشیده نیست... در کارگاه عتابی‌بافان شب و روز هیچ طرازی که دست‌باف کمال باشد، ندیده که نقش جاودان دارد» (همان: ۱۵۰).

عتابی صبح و شام: «[مجلس سامی] اگر همه... عتابی صبح و شام بود، از کارگاه بوقلمون‌باف شب و روز بیرون آورده» (همان: ۴۰).

عتابی ملمّع: «چندین هزار سال است که ذات خورشید... صبحگاه افق را قبای زندنیجی درپوشد... و چاشتگاه عتابی ملمّع به قوس‌قزح بخشد»^{۲۳} (همان: ۳۰۲).
عتابی ملوّن: «حقیقت است لاریب که مجلس سامی شمس‌الدین... به عمامة بیضا^{۲۴} و عتابی ملوّن فرستادن عتاب نماید، بل که عیب فرماید» (همان: ۴۰ و ۴۱).
و عتابی راه‌راه و مخطّط:

جیب من بر صدره خارا عتابی شد ز اشک
کوه خارا زیر عطف دامن خارای من
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۲۱)

نیز، خر مصری عتابی و جُل عتابی که ظاهراً در هجو کسی سروده است:

خواجه بر استر رومی خر مصری می‌دید
گفتم از صد خر مصری است به آن دلدل تو
تو به قیمت ز خر مصر نی‌ای کم به یقین
نه ز بانگ خر مصری است کم آن غلغل تو
آن خر مصر عتابی است و ز اطلس جل او
تو خر اطلسی و هست عتابی جل تو
(همان: ۹۱۷)

می‌بینیم که خاقانی «عتابی» خر مصری را هم به‌تخفیف خوانده است. چه‌بسا عتابی/عتابی را پیش از سعدی، دیگران هم به‌کاربرده باشند،^{۲۵} آنچه در این‌جا قابل‌توجه است این است که در شعر عطار نیز عتابی بدون تشدید آمده و او در ابیاتی که نقل می‌شود، هر دو معنی (پارچه و خر مصری) را خواسته است. در *اسرارنامه* در نوع دهش و بخشش دنیا چنین می‌خوانیم:

خوش است این کهنه دیر پرفسانه
اگر نه مُردنستی در میانه...
چو تو پیکی کنی مانند هدهد
کند صد ریش‌خندت تاج لایب

مکن چندین عتاب ار تخت یابی
 تو را همچون عتّابی تخت چند است

که تختی نیز می‌یابد^{۲۶} عتّابی
 عتّابی را چه تخت آن تخت بند است
 (عطار، ۱۳۶۸: ۱۷۷)

«عتّابی» در مصراع دوم بیت سوم، خر عتّابی است که مانند شعر پیش گفته خاقانی (و ظاهراً تحت تأثیر آن)^{۲۷} به تخفیف به کاررفته است و «تخت» در آن تخت روان و محمل است که بر عتّابی حمل می‌کنند، درحالی‌که نوع کاربرد شاعر در بیت چهارم، معنای دیگر تخت (تخته یا صندوقی که پارچه‌های لطیف و ابریشمی را در آن می‌گذاشته‌اند و می‌بسته‌اند تا چین‌وچروک پیدا نکند. ← لغت‌نامه، ذیل «تخت») و عتّابی (پارچه ابریشمی راه‌راه) را نیز به یاد می‌آورد.

و سرانجام یک بار دیگر به بیت سعدی برگردیم:

ای که پنجاه رفت و در خوابی
 مگر این پنج روزه دریابی...

ابلهی صد عتّابی خارا
 گر بپوشد خری است عتّابی
 (۷۵۰: ۱۳۶۷)

۶. نتیجه

نتیجه اینکه می‌بینیم شیخ شیراز به سبب آشنایی با آثار خاقانی و دیگران یا به سبب شیوع واژه در میان معاصران، «عتّابی» را برای پارچه، بدون تشدید، و در نتیجه الفت با آثار مؤلفان عرب، «عتّابی» را به معنای گورخر (خر عتّابی) با تشدید گفته است.

پی‌نوشت

۱. آلیجه: نوعی پارچه راه‌راه ابریشمی که با دست بافته می‌شود (ر.ک: فرهنگ فارسی معین). «اللیجه» (الجه، الچه، مخفف الاجه ترکی) در متون گذشته هم سابقه دارد و از جمله در کتّیات نظام قاری به صورت «الجه» (۱۳۹۱: ۱۶، ۴۵، ۲۳۷) به کاررفته است.

۲. عبارت ابوحامد غرناطی در کتاب تحفة الألباب چاپ پاریس (۱۹۲۵: ۱۱۰) چنان‌که علامه قزوینی آورده، چنین است: «و فی بلاد الرّیح حُمُرُ کُلِّ حِمَارٍ کَأَنَّهُ التَّوْبُ العُتّابِیُّ مُخَطَّطٌ أَبِیضٌ وَ أَسْوَدٌ بِهِ خُطُوطٌ مُسْتَوِیَةٌ أَحْسَنُ سَوَاداً وَ أَحْسَنُ بَیاضاً مِنَ الأَبْرِیسمِ فی العُتّابِیِّ البُعْدادیِّ أَوْ الخُرّاسانیِّ وَ کَانَ مِنْهَا حِمَارٌ بِمِصْرَ فَمَاتَ وَ جَلَدَهُ عِنْدَهُمْ مَحْشُورٌ بِالْقُطْنِ وَ یُخْرِجُونَهُمْ فی یَوْمِ الرّیْبَةِ، وَ هُوَ مِنْ عَجَائِبِ الدُّنْیَا» (به نقل از قزوینی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۶۸۷-۶۸۸).

۳. تحفة الألباب و نخبة الإعجاب کتاب معروف ابوحامد غرناطی، سفرنامه‌ای است آمیخته با واقعیت و تخیل که تاکنون چند بار به چاپ رسیده است؛ از جمله به سال ۱۹۲۵ در پاریس و بار دیگر در سال ۲۰۰۳ با تحقیق علی عمر در قاهره.

۴. معنی اصلی و منقول: حقیقی و مجازی؛ و از این سخن معلوم می‌شود که علامه قزوینی معنی اصلی (حقیقی) عتابی را «مخطط و راه‌راه» می‌دانسته است.
۵. نیز قزوینی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۶۸۴-۶۸۹.
۶. مؤلف فرهنگ *آندراج* در ذیل «خر عتابی» آورده است: «الاغی بوده که مردی عتاب‌نام، مخترع خاری مخطط، پیوسته آن خاراها را بر آن بار کردی و به جاهای بردی» [۴].
۷. توضیح منقول از دهخدا درباره «عتابی» از فرهنگ (فهرست) پاره‌ای از لغات مشکل و تعبیرات دیوان البسه است که میرزا حبیب اصفهانی در پایان کتاب (نظام قاری، ۱۳۰۳: ۱۹۵-۲۰۵) ترتیب داده است.
۸. در *مناقب العارفین* (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۷۵) به صورت «عُتَابِی» مشکول شده است.
۹. معادل آنچه در فارسی گفته می‌شود «از شاخه‌ای به شاخه‌ای پرید».
۱۰. دزی در سخنان خود ذیل «عتابی»، به «البطیخ العتابی» و «الفقوص العتابی» اشاره کرده است.
۱۱. منطق حکم می‌کند که وقتی کسی بی‌هیچ نسبت و سابقه‌ای، به «عتاب» مشهور می‌شود، این شهرت به پیوند معنایی این واژه و صاحب نام (مسمی) ناظر باشد.
۱۲. کمال‌الدین عبدالرحمان الأنباری (م: ۵۷۷ ق)، از عالمان نحو و ساکن بغداد بود. ابن خلکان نیز *المیزان* را در نحو به او نسبت داده است (ر.ک: ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۳: ۱۳۹).
۱۳. ابومحمد عبدالله بن احمد، معروف به ابن الخشاب البغدادی (م: ۵۶۷ ق) از عالمان مشهور زمان خود در ادب و تفسیر و نحو بود که خط را نیز خوش می‌نوشت (الحموی الرومی، ۱۹۹۳، ج ۳: ۱۴۹۶ و ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۳: ۱۰۲).
۱۴. در گذشته از جمله وظایف محتسبان، تنظیم و راست‌داشتن ترازو (میزان) بود (ر.ک: خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۶۰؛ ابن إخوة، ۱۳۶۷: ۱۰۱).
۱۵. فرستادن «حمار عتابی» به‌عنوان هدیه تا قرن هفتم و هشتم نیز مرسوم بود؛ برای مثال، نوشته‌اند که سلطان ناصر محمد بن قلاوون در سال ۷۲۱ ق به همراه خواجه مجدالدین سلامی بالغ بر پنجاه رأس شتر و اسب و حمار عتابی برای ابوسعید بهادرخان سعید، حاکم ایلخانی فرستاده بود (ر.ک: ابن کثیر، بی‌تا، ج ۱۴: ۹۹).
۱۶. ظاهراً محمد بن عبدالله بن قاسم شهرزوری (م: ۵۷۲ ق) و معاصر نورالدین محمود بن زنگی (م: ۵۶۹ ق) (ر.ک: ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۲۴۱).
۱۷. «حفی» (الحفیه) از جامه‌هایی است که در نیشابور بافته و به دیگر سرزمین‌ها صادر می‌شد (مقدسی، ۱۹۰۹: ۳۲۳).
۱۸. صورت صحیح این واژه، «الوذاری/الویداری»، جامه‌ای است منسوب به وذار/ویدار که روستایی در دو فرسنگی سمرقند بوده است (سمعانی، ۱۹۸۸، ج ۵: ۵۸۱؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۴۵ و الحموی الرومی، ۱۹۹۵، ج ۵: ۳۸۶).
۱۹. قابل توجه اینکه در *خاص‌الخاص* ثعالبی کهن‌ترین متنی که در آن عتابی از زبان عبدالملک بن نوح سامانی (م: ۳۵۰ ق) آمده است، عتابی فارسی است.
۲۰. برخی این قطعه را که در «لغز شمع» است به رودکی نسبت داده‌اند:

آن چیست که بر طبق همی‌تابد؟ چون ملحم زیر شعر عتابی

ساقی به مَثَل چو ساعد حورا پایش به مَثَل چو پای مرغابی
(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۰۹)

و اگر این نسبت مسلّم باشد، رودکی (م: ۳۲۹ ق) پیش از منوچهری و مانند او «عتّابی» را با تشدید «تا» به کار برده است و این همانندی قابل توجه است.

۲۱. زندنیجی: منسوب به زندنه، قریه‌ای در چهار فرسنگی بخارا. به گفته سمعانی ثیاب زندنیجی به آن منسوب است (ر.ک: سمعانی، ۱۹۹۸، ج ۳: ۱۷۲).

۲۲. برای مثال، از این بیت مسعود سعد (بی تا: ۶۸) نیز می‌توان دریافت که «برد» در مقابل دیبا، پارچه‌ای کم‌بها بوده است:

خویشتن را خلق مکن بر خلق برد نو بهتر از کهن دیباست

۲۳. این عبارت خاقانی را بسنجید با مصراع منوچهری که در متن آورده‌ایم: «ثوب عتّابی گشته سلب قوس قزح».

۲۴. عمامه بیضاء: عمامه سفید؛ در صدر اسلام شماری از صحابه و تابعین، عمامه سفید بر سر می‌گذاشته‌اند (ر.ک: العلی، ۱۳۹۶: ۶۳) و چنان‌که می‌بینیم از نظر خاقانی هم عمامه سفید بهترین نوع آن دانسته شده است.

۲۵. انوری بربط را به سبب خطوط موازی و راه‌راه که بر روی کاسه آن بوده است، «عتّابی‌پوش» خوانده است:

آنکه او تّای خدمتت نزند چون ربابش فلک بمالد گوش
چنگ مدح تو ساختم چه شود که چو بربط شوم عتّابی‌پوش
(۱۳۴۰، ج ۲: ۶۶۰)

۲۶. در متن *اسرارنامه* «می‌باید» آمده است (عطار، ۱۳۸۶: ۱۷۷) و از نسخه‌بدل‌ها نیز چیزی نمی‌دانیم. در *اسرارنامه*، به تصحیح صادق گوهرین (عطار، ۱۳۶۱: ۱۲۳) نیز نسخه‌بدلی نیامده است؛ با توجه به معنی بیت، «می‌باید» صحیح است.

۲۷. مگر اینکه بگوییم این واژه در حوزه زندگی عطار (نیشابور) رایج و شایع بوده و بدین صورت تلفظ می‌شده است.

منابع

ابن إخوة (قرشی)، محمد بن احمد (۱۳۶۷)، *آیین شهرداری (معالم القریة فی احکام الحسبة)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ سوم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن (۱۹۹۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم*، دراسة و تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الأرض)*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۹۶۸)، *وفیات الأعیان انباء أبناء الزمان*، حقه احسان عباس، بیروت، دار

صادر

- ابن دبیثی، محمد بن سعید (۲۰۰۶)، *ذیل تاریخ مدینة السلام*، محقق و معلق بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- ابن رجب، عبدالرحمن بن أحمد (۲۰۰۵)، *الذیل علی طبقات الحنابلة*، المحقق عبدالرحمن بن سلیمان العثیمین، الرياض، مكتبة العیكان.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا)، *البدایة و النهایة*، إعداد: خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر.
- اصطخری، أبی اسحاق ابراهیم (۲۰۰۴)، *المسالك و الممالک*، محقق محمد جابر حینی، قاهره، الهيئة العامة لقصور الثقافة.
- الإصبهانی، عمادالدین محمد الكاتب (بی تا)، *خریة القصر و جریة العصر*، تحقیق و شرح: محمد بهجة الأثری، بغداد، المجمع العلمی العراقی.
- اصفهانى، جمال الدین محمد (۱۳۶۲)، *دیوان*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، سنایی.
- افلاکی، شمس الدین احمد (۱۳۶۲)، *مناقب العارفین*، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازیجی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
- انوری، اوحدالدین محمد (۱۳۴۰)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، جلد دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۵۶)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ثعالبی، أبو منصور (۱۹۹۴)، *خاص الخاص*، شرحه و علق علیه مأمون بن محیی الدین الجنان، لبنان، دار الکتب العلمیة.
- الحموی الرومی، یاقوت (۱۹۹۳)، *معجم الأدبا*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
- خاقانی، افضل الدین بدیل (۱۳۵۷)، *دیوان خاقانی شروانی*، به تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران، زوآر.
- (۱۳۴۹)، *منشآت*، به تصحیح محمد روشن، تهران، دانشگاه تهران.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد (۱۳۴۹ ق)، *تاریخ بغداد؛ قاهره و بغداد*، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- دوزی، رینهارت (۱۹۹۹)، *تکملة المعاجم العربیة*، المحقق: محمد سلیم النعمی، دار الرشید.
- ذهبی، شمس الدین محمد (۱۹۹۸)، *تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، محقق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی.
- راوندی، محمد (۱۳۶۲)، *راحة الصدور*، به تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۸۲)، *دیوان شعر رودکی*، به تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، تهران، قطره.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۷)، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۹۹۸)، *الأنساب*، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان.
- الصفدی، صلاح الدین خلیل (۲۰۰۰/۱۴۲۰)، *الوافی بالوفیات*، المحقق أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث.
- طوسی، خواجه نظام المک (۱۳۶۴)، *سیرالملوک*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی.

- عطّار، فریدالدین محمد (۱۳۸۶)، *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن
- (۱۳۶۱)، *اسرارنامه*، به تصحیح صادق گوهرین، چاپ دوم، تهران، زوّار.
- العلی، صالح أحمد (۱۳۹۶)، «ألوان الملابس العربیة فی العهود الإسلامیة الأولى»، *المجمع العلمی العراقی*، العدد ۲۷، ۶۲-۱۰۱.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۱)، *مقالات علامه محمد قزوینی*، گردآورنده عبدالکریم جریزه‌دار، تهران، اساطیر.
- (۱۳۲۳)، «بحث لغوی: نامه قزوینی به فروغی»، *ماهنامه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)*، سال ۱۴، ش ۸، ۴۰۱-۴۰۴.
- مسعود سعد سلمان (بی‌تا)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، به تصحیح مهدی نوریان، اصفهان، کمال مقدسی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمد (۱۹۰۹)، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، چاپ دوم، لیدن، بریل.
- منوچهری (۱۳۷۰)، *دیوان منوچهری دامغانی*، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار
- نظام‌قاری، محمود (۱۳۰۳)، *دیوان البسه مولانا نظام‌قاری*، به کوشش میرزا حبیب اصفهانی، قسطنطنیه، ابوالضیاء.
- (۱۳۹۱)، *کلیات نظام‌قاری*، تحقیق و تصحیح رحیم طاهر، تهران، مجلس و سفیر اردهال.